

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث این جلسه در مورد نظریه مرحوم محقق بزرگوار حضرت آیت الله العظمی سید عبدالأعلى سبزواری رضوان الله تعالى علیه است. ایشان به ولایت فقیه به شکل اوسع ابوابش قائل است حتی می‌توان گفت که دایره ولایتی را که ایشان در عصر غیبت قائل است اوسع از آن چیزی است که حضرت امام خمینی رحمه الله علیه قائل است. تا آنجایی که ایشان جهاد ابتدایی را بر فقیه واجب می‌داند. البته در صورتی که بسط ید و قدرت برای او فراهم شود.

ایشان قائل به این است که کبرای ولایت فقیه هیچ‌گاه مورد اختلاف نبوده است و همه فقها قائل به ولایت مطلقه فقیه بوده‌اند و اگر هم بحث و خلافی بوده در صغری آن بوده است یعنی در اصل اینکه در دوران غیبت فقیه جامع‌الشرایط دارای ولایت مطلقه است ثابت است و همان ولایتی را که امام دارد او هم دارد، در اصل این کبری بین فقها هیچ بحثی وجود ندارد، آن چیزی که مورد بحث آنها است این است که چنین فقیهی که جامع‌الشرایط باشد در کجا پیدا می‌شود. والا در اصل اینکه اگر یک فقیه جامع‌الشرایطی پیدا شد همان اختیارات امام را در عصر غیبت در اختیار خواهد داشت و این مسئله مورد اختلاف نیست. ایشان در ادامه می‌فرماید که برخی از متأخرین و متأخر از آنها تشکیکاتی در اطلاقات انجام داده‌اند. -تشکیکاتی که به وجود آمده است از متأخرین است، زیرا برای فقهای متقدم قبل از دوره متأخر متأخرین ثابت است که در غیبت کبری همان اختیاراتی را که امام معصوم دارد فقیه هم دارد. ایشان در کتاب مکاسب از مذهب الاحکام می‌فرماید: «لا ریب فی ان للفقیه الجافع للشرائط منصب الفتوی فیما یحتاج الیه العامی، و منصب فصل الخصومة بما یراه حقا فی المرافعات» تا اینجا بحثی نیست. بعد ادامه می‌دهند تا آنجا که می‌فرمایند: «و الدلیل علیه- مضافا إلى ما تعرضنا له من الأخبار في الاجتهاد و التقليد و القضاء- ما ارتکز في الأذهان من الرجوع إلى أهل الخبرة، و لا ریب في انه من أهل الخبرة و لذا لا اختصاص لثبوت المنصبين بعلماء دين الإسلام، بل هما ثابتان لعلماء جميع الأديان عند المتدينين بها، لما مر من الارتکاز في نفوسهم و حکم فطرتهم بذلك.» نزاع صغروی است که آیا فقیه جامع‌الشرایطی که بتواند کار معصوم را انجا دهد، پیدا می‌شود یا خیر. «و هل یثبت للفقیه الجافع للشرائط ما ثبت للمعصوم علیه السلام من الولاية على المسلمين فی جميع ما له دخل فی شؤونهم الإسلامية مما تقدم التعرض لبعضه، أو لیس له إلا منصبی الإفتاء و القضاء؟ قولان و الظاهر ان هذه النزاع على طوله و تفصیله صغروی

لا ان يكون كبرويا كما يظهر من أدلة الطرفين و النقض و الإبرام الوارد منهم فى البين، لأن المراد بالفقيه الذى يكون مورد البحث فى المقام من استجمع ما ذكرناه من الصفات فى كتاب الجهاد، و ما سنشير إلى بعضها فى كتاب القضاء، فإذا وجد من اتصف بتلك الصفات تنطبق عليه الولاية المطلقة قهراً شاء أو لم يشاء.» اگر فقيه جامع الشرايطى وجود داشته باشد چه بخوهد و چه نخواهد ولایت مطلقه خواهد داشت. «و بعبارة أخرى لو تحقق ما تقدم من الصفات فى شخص يصير كأنه الإمام عليه السلام بعد استقرار إمامته الظاهرية» امام در دوران استقرار حکومت ظاهرى خود مانند اميرالمؤمنين عليه السلام چه اختياراتى دارد، فقيه جامع الشرايط هم در دوران غيبت همان اختيارات را خواهد داشت. «و بعبارة أخرى لو تحقق ما تقدم من الصفات فى شخص يصير كأنه الإمام عليه السلام بعد استقرار إمامته الظاهرية، و لا يكفى تحقق بعض ما سبق من الصفات لثبوت مثل هذا الولاية فلمجموعها من حيث المجموع دخل فى تحققها. نعم، مع وجود بعضها و تيسر الأسباب يجوز له التصدى فيما تيسر، بل قد يجب ذلك و لكن لا ربط له بالولاية المطلقة التى هى مورد البحث، فجواز التصدى أو وجوبه أعم مما يبحث عنه فى المقام.» اگر فقيه برى از اين صفات و نه همه آنها را داشت، در آنچه كه مى‌تواند، متصدى شود بايد بر عهده بگيرد، منتها اين كار ديگر از باب ولايت نيست بلكه از باب حسبه و از باب من يجوز له تصرف است. جواز تصدى و وجوب آن حتى اگر ولايت مطلقه ثابت نشود از باب حسبه ثابت مى‌شود، بنا بر آنچه قبلاً در كلام ساير فقها به آن اشاره كرديم. اين مطلبى بود كه در مكاسب به آن پرداخته است. اين مطلب در كتاب مهذب الاحكام جلد 16 صفحه 364 بود.

در كتاب الجهاد اشاره شده است به آن شرايط فقيه جامع الشرايطى كه اين ولايت مطلقه را دارد و اين ولايت مطلقه قهراً بر او وارد خواهد شد. ايشان بعد از اينكه تأكيد مى‌كنند كه جهاد ابتدائى هم براى فقيه مبسوط اليد ثابت است و اگر فقيه مبسوط اليد قدرت داشت بايد جهاد ابتدائى هم انجام دهد، مى‌فرمايند: «ثم إن الشرائط المعتبرة فى النائب فى عصر الغيبة للوجوب العيني للجهاد كثيرة نشير إلى أهمها فى المقام و سيأتى بعضها الآخر فى كتاب القضاء عند البحث عما يعتبر فى نائب الغيبة عند استيلائه على الأمر و هى أمور» شرط اول اين فقيه جامع الشرايطى كه ولايت مطلقه معصوم براى او ثابت است اين است كه مبسوط اليد بوده و قدرت داشته باشند. آنگاه چنين فقيهى بايد جهاد ابتدائى هم انجام دهد. آن فقيهى كه ولايت مطلقه داشته و جهاد ابتدائى هم بر او واجب مى‌شود فقيهى است كه بسط يد داشته و طبق شرايط متعارف

امكان پیروزی بر او حاصل باشد تا جهاد ابتدایی بر او واجب باشد. «الأول: بسط یده من کل جهة و توفر موجبات الغلبة لديه بحسب الاطمینانات المتعارفة، فلو فرض عدم البسط، أم عدم توفر موجبات الغلبة على الکفار سقط الوجوب.» اگر موجبات پیروزی فراهم نبود و بسط ید وجود داشت اما موجبات امکان پیروزی بر او فراهم نبود از او ساقط خواهد شد.

شرط دوم؛ «الثانی: إحاطته بالفقه تماما من کل حیثیة و جهة علما و عملا بحيث یكون مرآة واقیة للشريعة المقدسة من جمیع الجهات.» این فقیه هم باید علم کامل به فقه داشته باشد و هم عمل هم کرده باشد. فقیهی که می‌خواهد ولایت مطلقه داشته باشد باید آیینه شریعت باشد؛ هر رفتاری که می‌کند و هر گفتاری که انجام می‌دهد نشان دهنده شریعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد.

شرط سوم؛ «الثالث: حسن الإدارة و کفایته بعقل سلیم مطبوع و تجربی واسع لتنظیم الأمور- کلیا و جزئیا- و تدبیر الحوادث الواقعة بتطبیقها على الأحکام الإلهیة، و یكون مانوسا بما جرت علیه عادة الله تعالى مع أنبیائه و أولیائه فی خصوصیات الغلبة على الأعداء و کیفیة المعاشرة معهم.» باید مدیر باشد و همچنین باید کفایت و حسن اداره داشته باشد -همان چیزی که ما در قانون اساسی از آن به مدیر و مدبر بودن تعبیر می‌شود- همچنین باید هم عقل طبعی او سالم باشد و هم عقل تجربی خوبی داشته باشد. یعنی تجربه مدیریتی و سیاسی او در حد کافی داشته باشد و بتواند حوادثی که اتفاق می‌افتد را منطبق با احکام شرع کند؛ پس هم باید حکم شرع را بشناسد و هم توان تشخیص مورد انطباق حکم را داشته باشد. یک نکته جالب هم می‌فرمایند: آن فقیهی که می‌خواهد ولایت داشته باشد باید با سنت‌های الهی که خداوند برای انبیا و اولیا اجرا کرده و مقرر فرموده است آشنا باشد. برای مثال خداوند فرموده است «كَتَبَ اللَّهُ لَهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» بداند که خداوند فعال و عده غلبه داده است پس سست نشود.

شرط چهارم؛ «و هو الأهمّ- انسلاخه عن المادیات بتمام معنی الانسلاخ و علو همته من کل جهة، و كثرة اهتمامه بالذین و أهله و جده فی الورع و التقوی و أن یكون متنزّها عن الصفات الرذیلة بل المكروهة- عند الناس- و عدم توهم الاعتلاء فی نفسه على أحد، و كثرة مواظبته على العبادۀ مع الخلوص- کالتهدج فی اللیل، و المداومة على

النوافل- لياخذ الله تعالى بيده كما في بعض الروايات، و يلهمه بما هو صلاح النوع». اين فقيه نبايد اهل دنيا بوده و از دنيا دل كنده باشد، همت او هم بايد بر اين باشد. به دين و اهل دين اهتمام بورزد و براي او مهم باشد كه دين در چه وضعي قرار داد. در تقوا و ورع اهل جديت و تلاش باشد. خصلت‌هاي بد نداشته باشد؛ نه تنها بايد از صفات رذيله فبرا باشد بلكه بايد از برخي از صفاتي كه مردم آنها را نمي‌پسندند هم به دور باشد -همان چيزي كه ما مي‌گوئيم خلاف فروت است- خود را از كسي برتر نشمارد. اهل مواظبت و عبادت و اهل نوافل باشد تا خداوند از او دستگيري كرده و او را ياري كند. ايشان به همين شكل ادامه مي‌دهد. اين مطلب در مذهب الاحكام جلد ۱۵ صفحه ۸۶ است.

پس طبق فرمايش ايشان كسي كه اين صفات را داشته باشد همان مقاماتي را كه براي ائمه ثابت است براي او هم ثابت است.

يك نکته اينكه هر كاري كه شارع آن را واجب دانسته و شخصي هم براي آن كار معين نشده باشد، در اينجا قدر متيقن از كسي كه بخواهد در آنجا كار كند فقيهي است كه عادل باشد كه اين غير از مسئله ولايت است و همان چيزي است كه از باب امور حسبيه ثابت خواهد شد. براي مثال در يك جايي يتيمي است كه سرپرستي نداشته و اموالي هم دارد. حال چه كسي بايد اين اموال را مديريت كند؟ قدر متيقن است از كسي كه يچوز له مديريت و نظارت بر اين يتيم فقيه است. يا غائبي است كه رفته و اموال او بدون سرپرست مانده است، اموال او را چه كسي بايد سرپرستي كند؟ در اينجا قدر متيقن است از كسي كه يچوز له سرپرستي او باشد فقيه عادل است. اين موضوع از باب ولايت مطلقه نيست بلكه از باب امور حسبيه است. يعني اگر قائل به ولايت براي فقيه نباشيم ناچار هستيم كه خيلي از امور را از باب امور حسبيه بر عهده بگيريم. لذا مسائل حكوفتي هم از باب امور حسبيه است و اگر ما قائل به ولايت نشديم بايد انجام دهيم. پس عملاً بايد اختيارات حكوفتي را ولو از باب امور حسبيه به فقيه داد، منتها يك تفاوت‌هاي جزئي دارند كه قبلاً اشاره شد.

وصلی اللہ علی سیدنا محمد و آلہ و سلم